

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: پانزدهم - بهار ۱۳۹۲
از صفحه ۹۳ تا ۱۱۰

تعالیم خرد گرایانه در شاه‌نامه فردوسی*

عبدالله رضائی

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - ایران

چکیده

از آن جایی که توجه عمده فردوسی به تمدن و فرهنگ ایرانی است، اثر ارجمند این حکیم فرزانه مشحون است از تعالیم حکیمانه و فرهنگ ساز. فردوسی بر اساس « اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ » خردورزی و تعقل را درمانگاه هر درد بی‌درمانی می‌داند که بدون بهره‌گیری از آن هیچ کاری به سامان نمی‌رسد. آنچه در این مقاله مطمح نظر بوده بررسی و شناخت و ارائه دقیق و حساب شده خردورزی کارآمدی است که الگو و راه کار نیاکان موفق و سرافراز ما در این سرزمین بوده است. تبلوری از تعالیم خردورزانه این دانشی مرد فرهنگ پرور را در معرض عقل و هوش خواننده قرار می‌دهیم تا بتواند دُرر گران سنگ این تعالیم را آویزه گوش و هوش خود سازد و با به کارگیری آن در آبادانی و سرافرازی این مرز و بوم هر چه بیشتر و راه گشایتر همت بلند خود را مصروف دارد. وی به موازات تعالیم خردگرایانه که تجلی بخش کامیابی‌های درخشان نیاکانمان بوده از افتادن در مسیر نادانی که آن را بی‌راهه شیطان قلمداد می‌کند بر حذر می‌دارد.

واژه‌های کلیدی: ادب تعلیمی، مدنیت، فرهنگ، فرزاندگی، عاقلانه

مقدمه

ادبیات غنی قوم ایرانی که نشأت گرفته از فرهنگ پرافتخار و با سابقه مردمان سرافراز این مرزوبوم است، در پرورش گونه‌های مختلف ادبی طبع آزمایی‌های بسیار موفق و کارآمدی را متبلور ساخته است، یکی از این انواع، که می‌توان آن را گل سر سبد فرهنگ و دانش قلمداد نمود، ادب تعلیمی است. یکی از مشاهیر بزرگ و انکارناپذیر این عرصه، حکیم فرزانه توس است که تعلیمات خردمندانه خود را در هر جایی که فرصت و امکانی مهیا گردیده چون درّی گران بها آویزه گوش خوانندگان نموده است.

بدون شک شاه‌نامه فردوسی ارجمندترین اثر حماسی ایران و یکی از مهم‌ترین شاه کارهای حماسی جهان است. استاد توس در روزگاری به این امر مهم و حیاتی پرداخت که ایرانیان بیش از سه قرن شکست پر دامنه از اعراب را تجربه می‌کردند. سامانیان که از اقوام اصیل ایرانی بودند و خود را به ساسانیان منتسب می‌دانستند در قرن چهارم بر ایران حاکم شدند. آنان خوب می‌دانستند که عرب‌ها در کلیه ممالک مغلوب موفق گردیده‌اند فرهنگ و تمدن و در رأس آن دین و زبان آنها را ویران سازند. بنابراین در آن روزگار ایرانیان تلاشی هدفمند در جهت ناکام ساختن اعراب در برآورده شدن این اهداف داشتند. فردوسی با علاقه وافر که به فرهنگ ایران زمین داشت با جمع‌آوری و نظم عناصر افتخارآفرین تاریخ فرهنگی ما اجازه نداد با محقق شدن اهداف اعراب، اسباب تلخ کامی ایرانیان و ویرانی فرهنگ این قوم و ملت پرافتخار فراهم آید.

ذبیح الله صفا در اهمیت کار فردوسی و ضرورت پیدایش شاه‌کاری چون شاه‌نامه در کتاب حماسه‌سرایی در ایران آورده است:

«در شناختن خصائص نژادها و ملل جهان و چگونگی مدنیت و مجاهدات و رنج‌های ایشان در تکوین تمدن و ملیت و نیز در معرفت به قوه خیال و فکر و درجه استعداد آنها، منظومه‌های حماسی یکی از بهترین وسائل تحقیق است و از این روی بر هر ملتی تحقیق در داستان‌ها و منظومه‌های حماسی خود و یافتن ریشه و بنیاد آنها

واجب است. خاصه که حماسه ملی عادتاً مبتنی بر بسیاری از حقایق تاریخی و تحقیق در آنها وسیله اطلاع بر سرگذشت هر ملت در قدیم‌ترین ایام زندگی است. در شاهنامه تنها از جنگ‌های ایرانیان و تورانیان و نبرد و ستیز آدمیان و دیوان و نظائر این امور سخن نمی‌رود بلکه این منظومه‌ها جامع جمیع خصائص مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایرانیان قدیم نیز هست.» (ذبیح الله صفا ۱۳۶۹، چ ۵: ۹)

و درست به همین دلیل است که فرزنانگان، شاهنامه را تا این حد می‌پسندند و تحسین می‌کنند. زیرا حقیقتاً: «شاهنامه، نامه ورجاوند و بی‌مانند فرهنگ ایران است، نامه‌ای گران سنگ و یکسره فرّ و فرهنگ که بی هیچ گمان و گزافه، برترین نامه پهلوانی در ادب جهان است. شاهنامه گنجینه‌ای است جاودانی و پایان ناپذیر از اندیشه‌ها، باورها، آیین‌ها، هنجارهای زیستی و رسم و راه‌های زندگانی ایرانی، از دیگر سوی شاه نامه، نامه‌ای است پندمند که خرد و فرزانیگی، ژرف اندیشی و فرخنده کیشی به گستردگی در آن باز تافته است.» (جلال الدین کزازی، ۱۳۷۲: ۱۹۷)

اندیشه بود و غم نابود از دیدگاه این ابر مرد تاریخ که در عین حال سخن حقیقی نیاکان ماست سمت و سویی جز گسترش عدالت و پابرجایی این مرزوبوم و مردم خرد پذیرش نیست. هر ایرانی وطن پرستی آرزو می‌کند که ای کاش این روح بزرگ و لطیف و انسان دوست در کالبد همگان حلول می‌نمود.

حکیم توس بیتی در توصیف تهمینه دارد که:

روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفתי که بهره ندارد ز خاک

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۱: ۱۷۴)

که مطمئناً این بیت، بیانگر شخصیت و منش خود فردوسی است که خود خرد مجسم بوده است. او در ژرف ساخت فرهنگ اعتقادی خود قبل از هر چیز، خدا را از آن جهت می‌ستاید که دو گوهر شگرف و والا به نام جان و خرد را آفریده است:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

(همان: ۱۲)

بنابراین آنچه صیقلی بخش جان آدمی است و کمال انسان را تضمین می‌کند خرد است. شجاعت، دین‌داری و خداپرستی، ایثار و جوان‌مردی، علم دوستی، نیکی رفتار و کردار و گفتار و همه خصایص زیبای اخلاقی که انسان را در شاه راه فلاح و رستگاری به پیش می‌برد و عامل و حامل صواب و برکت برای جامعه بشری است، بهره‌مندی و بهره‌وری از تعقل و خردورزی است. بنابراین:

«آنچه جهان بینی شاه‌نامه است، رفته رفته جهان‌بینی خود فردوسی هم شده است. چون خرد و کوشش و جست‌وجوی معنا در زندگی، نام و رعایت اعتدال در همه چیز.» (اسلامی ندوشن ۱۳۸۲: ۱۵۰)

مطالعه در نظام ارزشی شاه‌نامه کمال مطلوبی را ترسیم می‌کند که استاد فرزانه و حکیم توانمند توس به مثابه «از کوزه همان برون تراود که در اوست» بهشتی از سجایای اخلاقی که خود متخلّق به آن است، از گلستان خیال با ابزار زبان و بیان توأم با فصاحت و بلاغتی بی نظیر در رفتار قهرمانانش متبلور ساخته است. فرهنگ غنی و اصیل قوم ایرانی را با اعجاز کلام سحرآفرین و ادعای:

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و بارانش ناید گزند

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۵: ۲۳۸)

شالوده‌ریزی و طراحی نموده و ساختار یکی از کهن‌ترین و انسانی‌ترین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را با زبانی شیوا و تعلیمی تجسم بخشیده است. این نظام ارزشی مؤید کلیه فضائل اخلاقی و نفی تمامی رذایل رفتاری است که با همه اطوار و گونه‌هایش در خوش‌نامان اهورائی و دژخیمان اهریمنی نمودی چشم‌گیر یافته است. همچنان که هر قصری را شالوده‌ای استوار لازم است که تضمین‌کننده پابرجائی و استحکام آن باشد، کاخ نظم فردوسی نیز بر اساس محوری تزلزل‌ناپذیر پی‌ریزی گردیده است. گرچه دانشمندان و ادبای گران قدر از زوایای مختلف به این اثر ارجمند توجه فوق‌العاده نشان داده و نقد و تحلیل‌های بسیار سودمند و مفیدی ارائه نموده‌اند؛ لکن شاه‌نامه‌اقتانوسی

را ماند که گوهریان در طول تاریخ می‌توانند از جهات عدیده پندهای گوهرین آن را آویزه گوش پندنیوشان سازند. یکی از مقوله‌های پربسامد شاهنامه که فردوسی اوج و حضيض شخصیت‌ها و قهرمانان را به نحوه به کارگیری آن منوط می‌داند، خرد است. تأکید بر روی این موضوع می‌تواند جوامع بشری را جهت خردورزی و پرورش قوه تعقل مدد رساند و رویه خردگرایانه را ترویج نماید.

ابعاد خرد از منظر فردوسی

حکیم خردمند توس در ستایش خرد دیدگاهی فیلسوفانه ارائه می‌نماید. اساس زندگی و توفیق انسان را به آموزش و پرورش و به کارگیری خرد وابسته می‌داند. او سجایای اخلاقی و صفات انسانی را در صورتی مؤثر و مفید می‌داند. که با دانش و خرد و فرهنگ عجین شده باشد. آن را بهترین آفریده خدا معرفی می‌کند. راهنما و دلگشا و یار و یاور انسان در هر دو سرای می‌داند. شادی، غم، برتری و فروتری انسان از خردمندی است. خرد آرایش جان است و آن را از کوری و ناکارآمدی می‌رهاند و چه زیبا و مؤثر سروده است که:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد	ستایش خرد را به، از راه داد
خرد رهنمای و خرد دل‌گشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
از او شادمانی و زویت غمی است	وزویت فزونی و زویت کمی است
چه گفت آن خردمند مرد خرد	که دانا زگفتار او برخوردار
کسی کاو خرد را ندارد زپیش	دلش گردد از کرده خویش ریش
از او بی به هر دو سرای ارجمند	گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جان است چون بنگری	تو بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس	نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان	کزین سه رسد نیک و بد بی گمان

(فردوسی ۱۹۶۶، ج اول: ۱۴)

هنر بزرگ فردوسی آموزش خردورزی و خردمندی در جهت برقراری راستی و نیکوکاری و وطن دوستی است و به راستی:

«چه ارزشی بالاتر از این که شاه نامه برای انسان کمال مطلوبی می‌آفریند والا و بشری. مردمی که امید و آرمان و هدفی نداشته باشند زنده نمی‌توانند بود. پس آن که بتواند برای بشریت آرمان و مقاصدی شریف بپرورد - که ارزش آنها جاودانی باشد و خلل نپذیرد، نابغه ای است بزرگ. شاه نامه در خلال داستان‌های دل‌انگیز خود مبشر پیامی است چنین پرمغز و عمیق. گویی حاصل همه تجربه‌ها و تفکرات میلیون‌ها نفوس، در فراز و نشیب حیات از پس دیوار قرون به گوش ما می‌رسد که آنچه را به عنوان ثمره حیات دریافته و آزموده‌اند، صمیمانه با ما در میان می‌نهد و همگان را به نیک اندیشی، آزادمردی، دادپیشگی و دانایی رهنمون می‌شوند.» (جعفر شعار، ۱۳۶۳: ۳۴)

این حکیم فرزانه، شاهان ایران را، شاه جهان می‌نامد و خرد را موهبتی الهی. بر پادشاهان خردمند و به تبع آن، ایرانیان است که راه ورسم تعقل و افکار حکیمانه را در کل جوامع اشاعه داده و کلیت بخشیده‌اند: زیرا آبادانی جهان را تمهیدی بهتر از خردورزی نیست، حقیقتاً که:

«شاه‌نامه نه کتاب خاص یک ملت بلکه کتاب جهانی است. خطاب جهانی دارد. چون در سراسر شاه‌نامه از نبرد نیکی با بدی حرف زده می‌شود، می‌نماید که موضوع آن شامل حال همه مردمان و سرزمین‌هاست، نه یک کشور. همان بیت اول کتاب که می‌گوید:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر از اندیشه بر نگذرد

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۱: ۱۲)

کل وجود را در جان و خرد خلاصه می‌کند، یعنی زنده بودن و راه ورسم زندگی را شناختن، بدان گونه که مجموع بشریت را در برگیرد. اندرزها و تأمل‌های کتاب هم ناظر به همه جهانیان است، «به طور کلی شاه‌نامه زندگی را به سه ستون قائم می‌دارد:

خرد، داد، آزادگی.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۱۸۲)

فصل ممیز انسان از دیگر حیوانات منحصراً قدرت شگرف سخنوری و تفکر اوست. گفتن سخن خوب و خوب سخن گفتن بدون محک و معیاری که خرد می‌نامندش برای بشریت محقق نخواهد شد.

موج شکن دریای پرتلاطم زندگی، خردمندی است. آن که به سلاح نجات بخش تعقل آراسته است بی‌دغدغه و با آرامش خاطر زندگانی موفقیت‌آمیزی را تجربه خواهد کرد. عیب و هنر انسان به سخن باز بسته است و سخن از خرد مایه می‌گیرد تا حافظ و ضامن ساختار بهینه شخصیت آدمی باشد. استاد خردمند توس با بلاغتی ادیبانه سروده است:

سخن لنگر و بادبانش خرد	به دریا خردمند چون بگذرد
همان بادبان را کند سایه‌دار	که هم سایه‌دار است و هم مایه‌دار
کسی که او ندارد روانش خرد	سزد گر در پادشاه نسپرد

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۸: ۱۴۵)

ادای دین نسبت به خرد از دیدگاه این حکیم فرزانه تلاشی پی‌گیر و پایان‌ناپذیر را طلب می‌کند. شأن انسان اقتضا می‌کند که به لباس خردمندی ملبّس گردد.

طنین خوش‌نویای دعوت به خردورزی در بوستان دل‌انگیز این نامه معطر و بویا، مشام جان‌خواننده را در سراسر صحنه‌های زیبایش به طراوات و شادابی می‌کشاند:

میاسای زآموختن یک زمان	ز دانش میفکن دل اندر گمان
چه گویی که فام خرد توختم	همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار

(همان: ۱۴۶)

اهمیت خرد از دیدگاه فردوسی تا جایی است که وقتی مقدمات ظهور شخصیت اسطوره‌ای شاه‌نامه یعنی رستم طراحی می‌شود و قرار است زال با رودابه - مادر رستم - ازدواج کند، منوچهر - پادشاه ایرانی - خود را با موانعی مواجه می‌بیند. زال تربیت شده سیمرغ است و شاه ایران به راحتی نمی‌تواند تأییدش کند. از جانب دیگر رودابه از نژاد

ضحاک است که خون هزاران ایرانی را بر زمین ریخته و ایرانیان به سختی با او دشمن‌اند. زال جهت جلب نظر و موافقت شاه به دربار او می‌رود. منوچهر خردمندان و موبدان دانشمند را فرا می‌خواند. به منظور موافقت با این ازدواج به رای زنی می‌پردازند. اولین و مهم‌ترین صفتی که ضروری می‌دانند در زال یافت شود خرد و دانش اوست. به همین دلیل سؤالات بسیار پیچیده و معماگونه‌ای در مقابل هوش و گوش زال مطرح می‌نمایند.

زال تحت توجهات نیرویی مافوق‌الطبیعه یعنی سیمرغ تربیت یافته است. به انواع هنرها و دانش‌ها مزین است. به درستی همه سؤالات را پاسخ می‌دهد:

نشستند بیدار دل بخردان همان زال با نامور موبدان
پرسید مر زال را موبدی از این تیز هُش، راه بین، بخردی

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۱: ۲۱۸)

سؤالات دشوار یکی پس از دیگری از جانب موبدان طرح می‌شود. صحنه زیبا و دراماتیک خردآزمایی زال که جواب‌های اندیشمندانه‌اش طبع مشکل‌پسند منوچهر را قانع می‌سازد که با ازدواج او موافقت نماید، با این ابیات به تصویر کشیده شده است:

زمانی پراندیشه شد زال زر برآورد یال و بگسترد بر
وزان پس به پاسخ زبان بر گشاد همه پرسش موبدان کرد یاد

(همان: ۲۲۰)

رعایت عدالت و خردورزی را عمده‌ترین و انسانی‌ترین میراثی می‌دانستند که بزرگان و پهلوانان به فرزندان‌شان می‌آموختند. تعقل شاهان و پهلوانان را تضمین‌کننده رضایت مردم و اسباب استواری و گزندناپذیری حدود و ثغور مملکت می‌دانستند. سام در اولین ملاقات با رستم که به همراه پدر به دیدارش رفته‌اند و عمر خود را پایان یافته تلقی می‌کند، زال را این‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

چنین گفت مر زال را که ای پسر نگر تا نباشی جز از دادگر
به فرمان شاهان دل آراسته خرد را گزین کرده برخواسته

(همان: ۲۴۶)

این شیوه توجه به مقولاتی از نوع شجاعت، عدالت و خردورزی اصولاً جزء لاینفک فرهنگ ایرانیان بوده است چنان که رستم نیز چون فرزندش - فرامرز - را روانه مأموریت می‌کند بر آن تأکید می‌ورزد:

تَهْمَتَن دُو فَرَسَنگ بَا او بَرَفَت هَمی مَغزَش از رَفَتَن او بَتَفَت
بِیاموختَش بَزَم و رَزَم و خَرَد هَمی خَواسَت کَش رُوز رَامَش بَرَد

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۴: ۳۱)

شاهنامه، خرد را محور و شالوده ساختار فرهنگ غنی و متعالی قوم ایرانی می‌داند. آنچه روح و روان را پالوده و به تبع آن اعمال و رفتار را سامان دهی کرده و بر اساس هنجارهای مسالمت آمیز زیستی قرار می‌دهد تعقل است. بدون بهره‌وری از آن بی عدالتی، فقر، نابسامانی، جنگ و هر گونه کاستی و نامردمی فراگیر خواهد شد. به همین دلیل است که موبدان و دانشمندان، پادشاهان و پهلوانان را مؤکداً به استفاده از آن تشویق می‌نموده و شاهان خردمند، زیر دستان را در به کارگیری آن سفارش می‌نموده‌اند. نیاکان ما، نیت خیر پادشاهان را، حتی در برخورداری از رزق و روزی و سوء نیت آنان را در قحطی و فقر مؤثر می‌دانستند و طبعاً بدین باور بودند که هر چقدر پادشاهان در خردورزی اقبال نشان دهند، اسباب تحقق بیشتر و بهتر رفاه و خوشبختی رعیت فراهم می‌گردد.

چو باید که دانش بیفزایدت سخن یافتن را خرد بایدت
توانگر به بخشش بود شهریار به گنج نهفته نه ای پایدار
خرد در جهان چون درخت وفاست و زو بار جستن دل پادشاست
چو خرسند باشی تن آسان شوی چو آز آوری زو هراسان شوی

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۸: ۱۲۷)

۱- رستم، نماد خردورزی

رستم در شاهنامه، نماد انسانی کامل و بی عیب و نقص و در عین حال فرشته نجات این سرزمین است. صفات منحصر به فرد او دربردارنده کلّ خصایص جامعه ایرانی

است. رستم فرهنگ و تمدن قوم ایرانی را نمایندگی می‌کند. او خرد مجسم است و بروز همه صفاتش از این ویژگی نشأت می‌گیرد.

این صفت آن چنان در رستم نهادینه است که حتی قبل از تولد او، سیمرغ که برای زایاندنش به مدد زال آمده به او بشارت می‌دهد که او همچون سام خردمند و همانند شیر شجاع است:

کزین سرو سیمین بر ماه روی	یکی نره شیر آید و نام جوی
به بالای سرو و به نیروی پیل	به آورد خشت افکند بر دومیل
به جای خرد سام سنگی بود	به خشم اندرون شیر جنگی بود

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۱: ۲۳۷)

زمانی که بیژن در توران اسیر افراسیاب می‌گردد و کیخسرو در جام جهان نما محل زندانی شدن او را می‌بیند، نامه‌ای به رستم می‌نویسد و در آن لیاقت‌ها و خردمندی او را این چنین برمی‌شمارد:

به رستم یکی نامه فرمود شاه	نوشتن زمهرت سوی نیک خواه
که ای پهلوان زاده پره‌نر	زگردان لشکر برآورده سر
جهان را زدیان مازندران	بشستی و کندی بدان را سران
سر پهلوانی و لشکر پناه	به نزدیک شاهان تو را دستگاه
همه جادوان را بیستی به گرز	بیفروختی تاج شاهان به برز
چه افراسیاب و چه شاهان چین	نوشته همه نام تو بر نگین
تو را ایزد این زور پیلان که داد	دل و هوش و فرهنگ فرخ نژاد
بدان داد تا دست فریاد خواه	بگیری، برآری ز تاریک چاه

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۵: ۴۵)

کیخسرو پس از ورود به ایران و نشستن بر تخت سلطنت در اولین ملاقاتی که با رستم دارد این گونه به توصیف خردمندی او می‌پردازد:

به رستم چنین گفت که ای پهلوان همیشه بدی شاد و روشن روان
به گیتی خردمند و خامش تو ای که پروردگار سیاوش تو ای

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۴: ۱۱)

فردوسی در ابتدای داستان کاموس کشانی تحمیدیه ای کوتاه دارد که به ستایش خدا می‌پردازد و پیش از آن که به نظم داستان اقدام نماید، به تحسین خرد و قدرت و وقار رستم مبادرت می‌ورزد:

شگفتی به گیتی زرستم بس است کزو داستان بر دل هر کس است
سرمایه مردی و جنگ از اوست خردمندی و دانش و سنگ از اوست
به خشکی چو پیل و به دریا نهنگ خردمند و بینا دل و مرد سنگ

(همان: ۱۱۶)

۲- خردورزی‌های بوزرجمهر

تأکید بوزرجمهر بر خردورزی، تبلور خاصی در دوران حکومت انوشیروان ساسانی یافته است. بوزرجمهر حکیم دانشمندی است که هم خواب گزار است و هم با جهان فوق طبیعی ارتباطی دارد که توانسته سخنان حکیمانه ارزشمندی ارائه نماید. مشهور است هر روز انوشیروان یکی از پند و اندرزهای بوزرجمهر را بر بالای تاجش می‌نوشت تا مورد تعلیم و عبرت هم نشینان باشد و مضمون ساز خاقانی در قصیده ایوان مدائن گردد که در این خصوص بگوید:

بس پند که بود آن گاه بر تاج سرش پیدا صد پند نواست اکنون در مغز سرش پنهان

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۵۹)

بوزرجمهر با تعبیر خواب شگفت و عجیب انوشیروان حکیم دربار او شد. او توانست راز بازی شطرنج را که هندیان ابتکار کرده بودند کشف کند. اما هندیان در شناسائی راز «نرد» که بوزرجمهر اختراع کرده بود درماندند. بوزرجمهر معتقد بود که هندیان چون دیدگاه عقلانی نسبت به زندگی دارند شطرنج را ابتکار کرده‌اند. اما او باور داشت که علاوه بر عقلانیت ابزارهای دیگری نیز در بسامان کردن یا از سامان انداختن

زندگی مؤثرند به همین دلیل بازی «نرد» را ابتکار کرد تا هم اهمیت عقلانیت و خردمندی را گوش زد کرده باشد و هم عوامل ناخواسته و نادانسته ای که برای انسان‌ها قابل پیش بینی نیست.

تعالیم و سفارشات بوزرجمهر در به کار گرفتن خرد و تعقل با مضامین بسیار زیبای فردوسی، گلزاری از نیک اندیشی و اندیشه نیک را در معرض بصیرت و تفکر آدمی قرار می‌دهد.

فردوسی از زبان بوزرجمهر در جواب این سؤال که انسان چگونه می‌تواند رنج زندگی و سختی‌ها را کم کند، گوید:

پرسید دیگر که در زیستن	چه سازی که کم تر بود رنج تن
چنین داد پاسخ که گر با خرد	دلش بردبار است رامش برد
ببخشد گنه چون شود کام گار	نباشد سرش تیز و نابردبار

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۸: ۱۲۲)

در پاسخ اینکه از خردمندان چه کاری پسندیده است، گوید شخص فرزانه، در از دست دادن امور گذرا دل به غم نمی‌بندد:

دگر گفت که آن چیست ای هوشمند	که آید خردمند را آن پسند
چنین گفت که آن که او بود پر خرد	ندارد غم آن کزو بگذرد
و گرا رجمندی سپارد به خاک	نبندد دل اندر غم و درد پاک
دگر که او ز نادیدنی‌ها امید	چنان بگسلد دل چو از باد بید

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۸: ۱۲۴)

این نصایح حکیمانه اختصاص به زمان و مکانی معین ندارد بلکه، ادبیاتی است ناب که چونان خورشیدی درخشان زندگی کل بشریت را در طول تاریخ روشنی می‌بخشد: از دیدگاه این خردمند چهار عیب است که شاهان بایستی از آن مبراً باشند: نترسیدن از دشمن، بخل در بخشش، نادیده گرفتن نظرات خردمندان، انجام دادن کارها با شتاب و عجلانه:

دگر گفت بد چیست بر پادشای	کز و تیره گردد دل پارسای
چنین داد پاسخ که بر شهریار	خردمند گوید که آهو چهار
یکی آنکه ترسد ز دشمن به جنگ	و دیگر که دارد دل از بخش تنگ
دگر آنکه رأی خردمند مرد	به یکسو نهد روز ننگ و نبرد
چهارم که باشد سرش پرشتاب	نجوید به کار اندر آرام و خواب

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۸: ۱۲۴)

نکوهش «بی خردی»

فردوسی به همان اندازه که موفقیت و کامیابی و سرافرازی را نتیجه خردمندی می‌داند به همان وضع و نشان، تلخ‌کامی‌ها و پریشانی‌های این قوم را ناشی از بلاهت‌ها و نابخردی‌های برخی حاکمان و سرداران می‌داند. جمشید با استفاده از موهبتی بنام فرّه ایزدی کلیه معضلات مملکت را حلّ و فصل می‌کند و امنیت و آرامش، فراگیر می‌شود. لکن ظرفیت تحمل این وضع را ندارد. گرفتار خود کامگی‌ها می‌شود و ابلهانه به قصد تسخیر آسمان به جنگ خدا می‌رود. پی‌آمد این رفتار ظهور ضحاک است که به کشتار مردم می‌پردازد.

استدلال احمقانه و نتیجه محتوم آن را استاد توس چنین بیان می‌کند:

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس	یززدان بیچید و شد ناسپاس
چنین گفت با سال خورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همان کوشش و کامتان از من است
همه موبدان سرفکنده نگون	چرا کس نیارست گفتن نه چون
چو این گفته شد فرّ یزدان از اوی	بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی
منی چون بیوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۱: ۴۳)

در اتفاقی دیگر پهلوانان ایرانی پادشاه هاماوران را شکست می دهند. کیکاووس پادشاه ایران که هوا و هوس، چشم عقل و خرد او را کور نموده، خواستار سودابه دختر او می شود. شاه مغلوب چاره‌ای جز قبول پیشنهاد او نمی بیند. اندکی پس از ازدواج، شاه هاماوران داماد سبک سرخود را به دربارش دعوت می کند. سودابه می داند که پدرش قصد هلاک کاووس را دارد.

بدانست سودابه رأی پدر	که با سور پرخاش دارد به سر
به کاووس کی گفت که این رأی نیست	تو را خود به هاماوران جای نیست
تو را بی بهانه به چنگ آورند	نباید که با سور جنگ آورند

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۲: ۱۳۵)

لکن کاووس، ابلهانه این دعوت را می پذیرد:

ز سودابه گفتار باور نکرد	نیامدش زیشان کسی را به مرد
بشد با دلیران و گند آوران	به مهمانی شاه هاماوران

(همان: ۱۳۵)

شاه هاماوران که از قبل تدارک مفصلی دیده بود تا کاووس را به دام اندازد نقشه شرم آور خود را عملی می کند:

گرفتند ناگاه کاووس را	چو گودرز و چون گیو و چون توس را
یکی کوه بودش سراندر سحاب	برآورده ایزد از قعر آب
یکی دژ برآورده از کوه سار	تو گفתי سپهر استش اندر کنار
بدان دژ فرستاد کاووس را	همان گیو و گودرز و هم توس را
همان مهتران دگر را به بند	ابا شاه کاووس در دژ فکند

(همان: ۱۳۶)

نتیجه

تعالیم و دستورالعمل‌های این شاه کار حماسی، فرهنگی را در خصوص آموزش خرد و به کارگیری تعقل به شرح زیر می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱- حکیم توس خرد را بهترین هدیه و نعمت الهی می‌داند که انسان را از مزین شدن به آن گزیری نیست. او بدین باور است که جامعه، سالم و زندگی مردمان، به سامان نمی‌گردد مگر اینکه دانایی و هوشمندی تمام زوایای مملکت را فرا گیرد. در این صورت است که نامردمی و ظلم و ستم ریشه کن شده و آسایش و آرامش زندگانی مردمان را سامانی بهینه خواهد بخشید. او خردورزی را شرط کافی نمی‌داند، بلکه خرد را واسطه‌العقدی می‌شناسد که با هنر، نژاد و گهر در یک رشته کشیده شده باشد:

هنر با نژاد است و با گوهر است	سه چیز است وهرسه به بند اندر است
هنر کی بود تا نباشد گهر	نژاده بسی دیده ای بی هنر
گهر آن که از فرّ یزدان بود	نیازد به بد دست و بد نشنود
نژاد آن که باشد ز تخم پدر	سزد کاید از تخم پاکیزه، بر
هنر گر بیاموزی از هر کسی	بکوشی و پیچی زر نجش بسی
از این هر سه گوهر بود مایه دار	که زیبا بود خلعت کردگار
چه هر سه بیایی، خرد بایدت	شناسنده نیک و بد بایدت
چه این چار با یک تن آید بهم	برآساید از آز و از رنج و غم

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۴: ۹)

۲- از دیدگاه فردوسی در تاریخ پرافتخار ایران هر کجا شکست و ناکامی، کام این ملت سرافراز و شایسته را زهرآگین نموده، ردپای بلاهت و بی‌خردی چشم‌گیر است. اگر ضحاک بر ایران حکومت می‌کند و هزار سال بی رحمانه به کشتار مردم می‌پردازد، از کارهای ابلهانه جمشید نشأت می‌گیرد.

اعمال نابخردانه کاووس است که دلاوری چون سیاوش به طرز فجیعی در توران کشته می‌شود.

و از جانبی دیگر همین رفتار است که کی کاووس گاهی در چنگال دیو سفید کور و اسیر می‌گردد و زمانی در دست پادشاه هاماوران گرفتار می‌آید. خود کامگی‌های گشتاسب سبب اسارت اسفندیار و کشته شدن او و ندانم کاری‌هایش سبب تباهی پدرش لهراسب است.

۳- رفتار عاقلانه حتی اگر از طرف دشمن هم اتفاق بیفتد مورد تأیید این حکیم فرزانه است. برخی اعمال پیران ویسه همچون پذیرائی گرم از سیاوش و ممانعت از کشتن بیژن را خردمندان توصیه می‌کند.

سیاوش از افراسیاب درخواست می‌کند که به او اجازه دهد از خاک توران عبور کند و به سرزمین چین برود. پیران ویسه افراسیاب را تشویق می‌کند که به سیاوش پناه دهد و با این کار سبب قطع جنگ دو کشور شود:

گمان و دل و دانش و رأی من	چنین است اندیشه بر جای من
که هر کس که بر نیکوی در جهان	توانا بود آشکار و نهان
از این شاه‌زاده نگیرند باز	ز گنج و زرنج آنچه آید فراز
نه نیکو نماید ز راه خرد	که زین کشور آن نامور بگذرد
اگر شاه بیند به رأی بلند	نویسد یکی نامه سودمند
چنان چون نوازند فرزند را	نوازد جوان خردمند را
برآیین دهد دخترش را بدوی	بداردش با ناز و با آبروی
برآساید از کین دو کشور مگر	اگر آردش نزد ما دادگر

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۳: ۷۳)

۴- آموزش خردورزی را در جهت برقراری راستی و نیکوکاری و وطن پرستی می‌داند.

۵- توجه به آموزش مقولاتی از نوع شجاعت، عدالت و خردورزی جزء لاینفک فرهنگ ایرانی بوده است چنان که رستم نیز چون فرزندش فرامرز را روانه مأموریت می‌کند بر آن تأکید دارد.

تهمتین دو فرسنگ با او برفت همی مغزش از رفتن او بتفت
بیاموختش بزم و رزم و خرد همی خواست کش روز رامش برد

(فردوسی ۱۹۶۶، ج ۴: ۳۱)

۶- شاهنامه، خرد را محور و شالوده ساختار فرهنگ غنی و متعالی قوم ایرانی می‌داند. آنچه روح و روان را پالوده و به تبع آن اعمال و رفتار را سامان‌دهی کرده و بر اساس هنجارهای مسالمت آمیز زیستی قرار می‌دهد تعقل است. بدون بهره‌وری از آن بی‌عدالتی، فقر، نابسامانی، جنگ و هر گونه کاستی و نامردمی فراگیر خواهد شد.

منابع و مأخذ

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۲) باران نه رگبار، تهران: نغمه زندگی.
- ۲- _____ (۱۳۸۳) بازتاب‌ها، تهران: آرمان.
- ۳- _____ (۱۳۸۳) چهار سخنگوی وجدان ایران، تهران: قطره.
- ۴- خاقانی، بدیل (۱۳۶۸) دیوان شعر به تصحیح سید ضیاء الدین سجادی، تهران: زوآر.
- ۵- شعار، جعفر (۱۳۶۳) غم نامه رستم و سهراب، تهران: ناشر.
- ۶- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹) حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۶) شاه‌نامه به تصحیح او. اسمیرانو ج ۱ مسکو: ادبیات خاور.
- ۸- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۷۲) رؤیا، حماسه، اسطوره، تهران: مرکز.